



خردسانان

# رقص

سال دوم

شماره ۱۱۱، پنجمین

آذر ۱۳۸۴

۱۵۰ تومان



# خودسالان

# روزی

مجله خودسالان ایران  
صاحب امتیاز: مؤسسه تبلیغ و پژوهش اسلامی

به نام هداوند بخششده مهربان

- ۱۳ سرماخوردگی
- ۱۷ کنار دریا
- ۲۰ قصه‌ی حیوانات
- ۲۲ خانه‌ای در خاک
- ۲۴ کاردستی
- ۲۵ فرم اشتراک
- ۲۷ او نیز که ...؟

\* مدیر مستول: مهدی رکانی

\* سردبیران: افسینه علی، مرجان کشاورزی آزاد

\* مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

\* تصویرک: محمد حسین صلوانیان

\* کتابخان و مبلغه آرایی: کانون تبلیغات صدای آسمان ۸۷۷۱۷۹۲

\* این توکلی و چان: مرسته چان و نشر عربج

\* توزیع: اربع نیاض

\* امور مشترکین: محمد رضا استخری

\* نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج شماره ۹۷۷، نشر عربج

\* تلفن: ۰۲۶۷-۰۷۷۷ و ۰۷۷۱-۷۴۴۴ - تلفن: ۰۲۶۱-۲۲۲۱

- ۳ با من بیا
- ۴ مادرم تنها نیست
- ۷ نقاشی
- ۸ فرشته‌ها
- ۱۰ یک تکه سنگ
- ۱۱ جدول
- ۱۲ بازی



پدر و مادر غریب، مردمی گرامی

این مجموعه ویرایه خودسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تحریجی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خودسالان از اهداف اصلی آن است. دریندین، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه تعاملات پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتقاط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقتی او کمک کند. او را در شرایط استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی بر بعضی از مساحت‌های مجله توصیهات کوتاهی درج شده است.

# بامن بیا ...



دوست من سلام،

مرا می‌شناسی؟ من پنیر هستم.

همان که هر روز صبح کنار نان و چای شیرین می‌نشینند و  
منتظر تو می‌ماند.

من خیلی خوش‌مزه و مفید هستم.

با نان و سبزی، خوش‌مزه‌ام!

با نان و گردو، خوش‌مزه‌ام!

حتی با نان و خیار هم خوش‌مزه‌ام!

یادت باشد که هر صبح یک دوست خوش‌مزه، در سفره‌ی  
صبحانه متنظر تو نشسته است.

حالا یک لقمه نان و پنیر بخور و

با من بیا ...



# مادرم تنها نیست

سرور کتبی

دیروز با پدرم به بازار رفتیم.

پشت شیشه‌ی یک فروشگاه ایستادیم.

فروشنده گفت: «چیزی می‌خواهید؟» گفتم: «بله، می‌خواهم برای مادرم هدیه بخرم.»

فروشنده گفت: «چند مدل قالب کیک داریم. مادرها شیرینی پزی را دوست دارند.»

فروشنده، قالب‌های کیک را به ما نشان داد. یک قالب خرسی! یک قالب خرگوشی! این هم یک قالب به شکل توت فرنگی! مادرم هر روز عصر برای ما کیک می‌پزد. کیک‌های او شکل ستاره هستند. من کیک‌های ستاره‌ای مادرم را خیلی دوست دارم.

از فروشنده تشکر کردیم و به فروشگاه دیگری رفتیم.

آنجا پر از دستگیره‌های پارچه‌ای بود: دستگیره‌ای به شکل برگ درخت. یک دستگیره‌ی پروانه‌ای و یک دستگیره‌ی لاک پشتی.

مادرم هر روز بایک جفت دستگیره قالب کیک را از فریرون می‌آورد. دستگیره‌های او شکل صدف هستند. دستگیره‌های صدفی مادرم خیلی قشنگند. از فروشگاه بیرون آمدیم و کنار یک ساعت فروشی ایستادیم. به ساعت‌ها نگاه کردیم: ساعتی به شکل لنگر کشتنی. یک ساعت حلزونی و ساعتی به شکل توب فوتیال.



مادرم هر شب به ساعت خانه نگاه می کند و می گوید: «حالا وقت خواب است.» ساعت ما شیشه یک رودخانه است. مادرم ساعت رودخانه ای را خیلی دوست دارد. به فروشگاه دیگری رفته.

چه خودکارهای قشنگی! خودکار راه راه، خودکار شترنجی، خودکار گیلاسی، خودکار توپولی، خودکار کوچولو و ... چه بامزه! یک خودکار عروسکی! مادرم هر شب بعد از این که ما می خواییم، دفترش را باز می کند و درس می خواند.

بعضی شب ها کنار مادرم می نشینیم تا او تنها نباشد. دلم می خواهد با مادرم بیدار بمانم، اما زود خوابم می برد و مادرم با کتاب هایش تنها می ماند.

داخل فروشگاه رفتم و خودکار عروسکی را خریدم. حالا مادرم وقتی درس می خواند، تنها نیست. خودکار عروسکی هم با مادرم بیدار است!



# نقاشی

برای مورچه‌های گرسنه یک غذای شیرین بکش.



# فرشته‌ها



آن روز سرما خورده بودم و نمی‌توانستم برای بازی با بچه‌ها بروم.  
پدربزرگ یک استکان چای برایم آورد و گفت: «می‌خواهم برایت یک قصه‌ی قشنگ بخوانم.»  
من توی رختخواب دراز کشیده بودم و به قصه‌ی پدربزرگ گوش می‌کردم.  
اما می‌دانستم که بچه‌ها چند تا گل زده‌اند، چون صدایشان می‌آمد.  
پدربزرگ به وسط داستان رسیده بود که گفتم: «دیدی! بالاخره باختیم!»  
پدربزرگ کتاب را بست و گفت:

«یاد ماجرایی افتادم. یک روز، امام، در مسجد، مشغول درس دادن بودند. همان موقع چند تا تانک  
از جلوی در مسجد گذشت. امام پرسیدند: مگر امروز خبری شده که این همه تانک در خیابان است.  
یکی از شاگردها گفت: آقا، پانزده تا تانک از جلوی مسجد رد شد!

امام اخم کردند و گفتند: تو به درس گوش می‌دادی یا تانک‌ها را می‌شمردی؟  
گفتم: «مثل من که به قصه گوش نمی‌دادم و گل‌های بازی بچه‌ها را می‌شمردم!»  
پدربزرگ خندید و چای مرا شیرین کرد.





# یک تکه سنگ

ناصر گشاورز

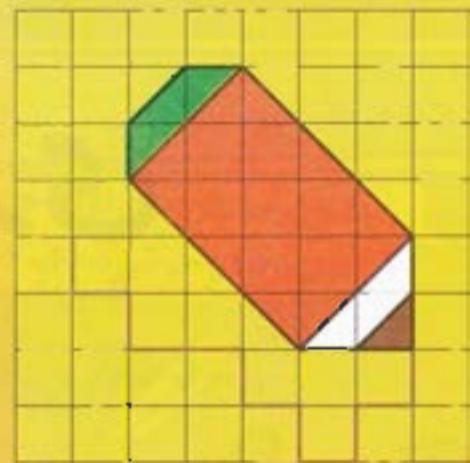


بر روی دوشش  
یک تکه سنگ است  
سنگی که شکلش  
خیلی قشنگ است

او دوست دارد  
در آب باشد  
یا زیر آن سنگ  
در خواب باشد

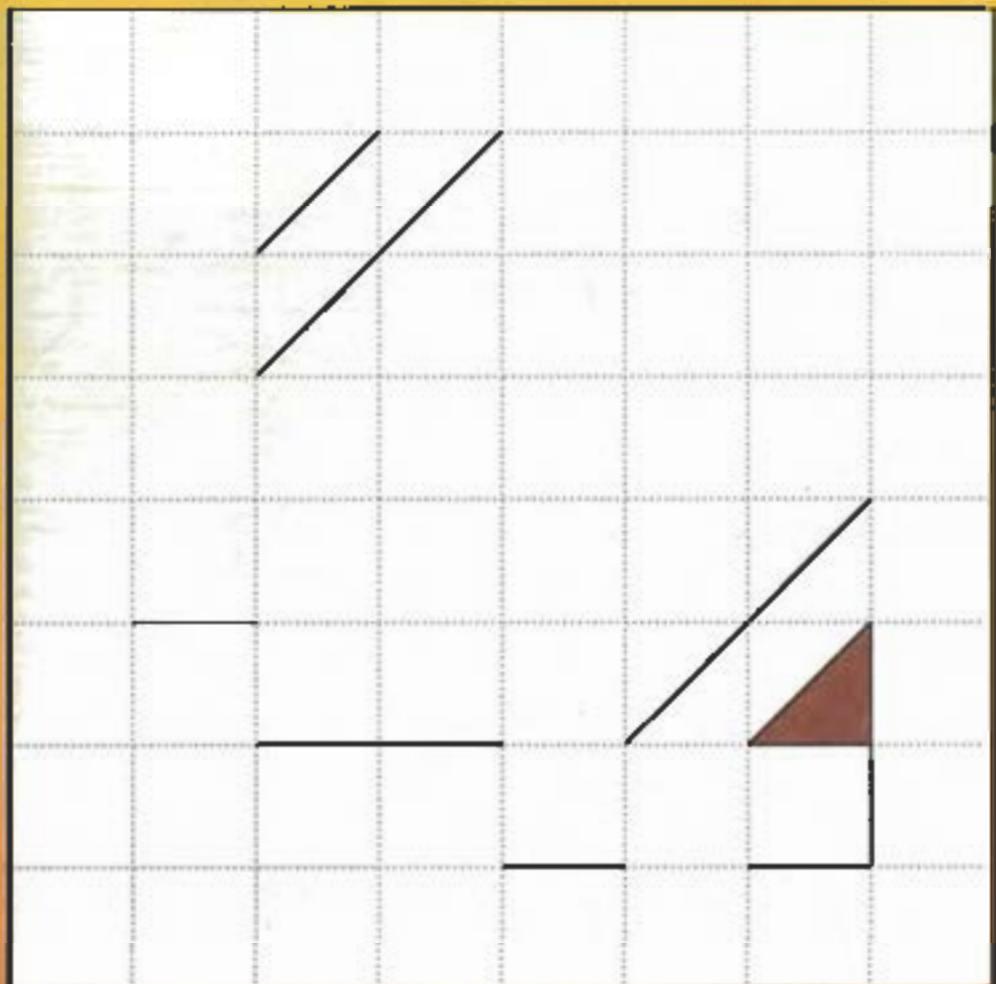
هر جا که سنگی  
پا دارد و دست  
حتما بدان او  
یک لاک پشت است





# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی

اگر گفتی اسم من چیست؟

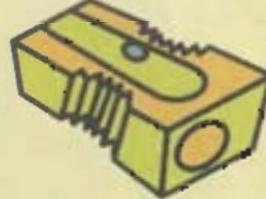


به کودک کمک کنید  
گزینه‌های درست را انتخاب کند.

من می‌توانم کاغذ یا پارچه را ببرم.



من مداد را می‌تراشم و آن را تیز می‌کنم.



من لباس‌ها را روی بند رخت محکم نگه می‌دارم.



من می‌توانم چوب را ببرم.







بعچه‌ها آگه من خواهید از  
کسی بیماری نگیرید باید از  
لیوان، بشقاب، مسواک،  
بس و حوله خودتون استفاده کنید.



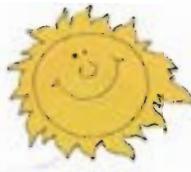




با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



درخت



خورشید



قایق



مداد سبز



مداد قرمز

مداد بخش



ماهی



دریا

## کنار دریا، زیر نور خورشید



مداد زرد



مداد آبی

مداد نارنجی

یکی بود، یکی تبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک شب وقتی که همه در خواب بودند و همه جا ساكت بود، از توی جعبه‌ی مداد شمعی سر و صدایی

بلند شد.



می‌گفت: «اگر من از جعبه بیرون بروم یک می‌کشم تا همه‌جا روشن شود.»



ی قشنگ نقاشی می‌کنم.»

بکشی، من هم یک



گفت: «اگر



می‌کنم.»



را پر از



نمی‌شود! من هم توی



بدون



گفت: «



می‌کنم.»



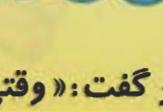
پر از



شد من یک



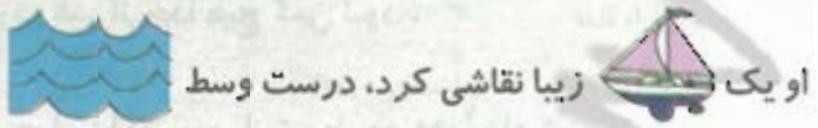
پر از



خندید و گفت: «وقتی



می‌کشم تا زیر نور

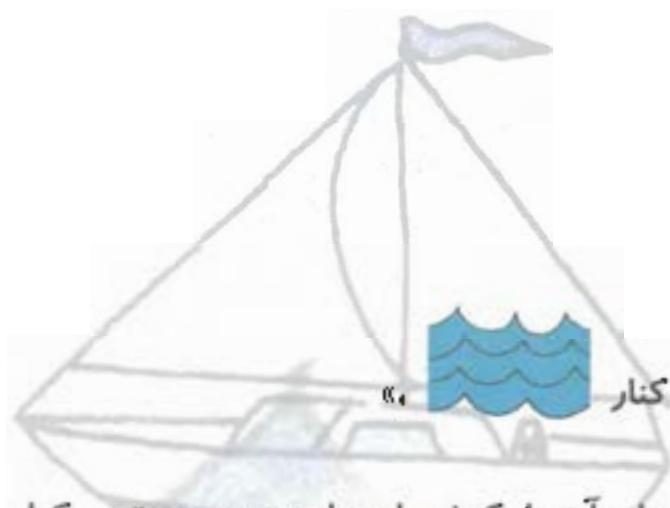


اما انگار توی جعبه هنوز سرو صدا بود.

و بیرون نیامده بودند.



بکشیم، درست کنار



گفت: «یا من و تو یک را می کشم تو هم برگ های آن را بکش، این طوری من و تو بی کار

نمی مانیم.» بالاخره و



از جعبه بیرون آمدند و مشغول شدند.



زیر نور



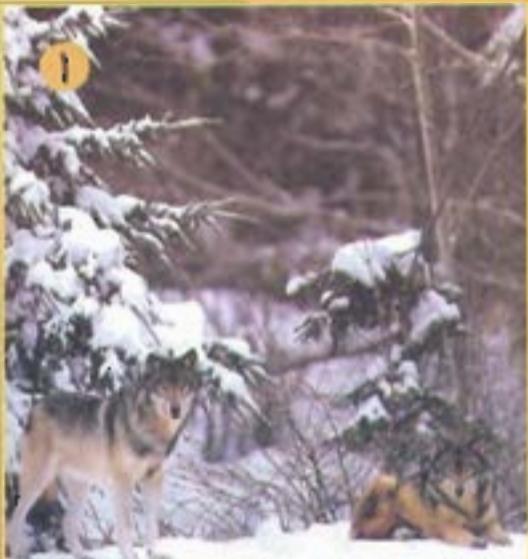
# قصه‌ی حیوانات



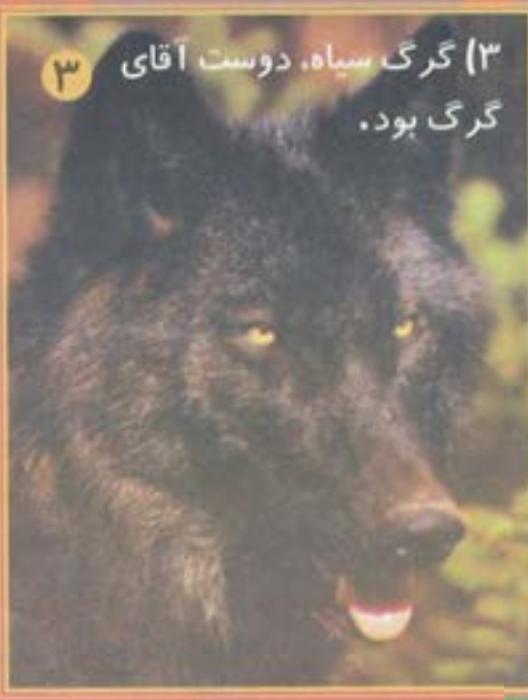
۲) کلاغ جلو آمد و گفت: «گرگ سیاه به دردسر افتاده! به او کمک کنید!»



۳) برای همین هم آقای گرگ به سرعت رفت تا او را پیدا کند.



۱) یک روز خانم و آقای گرگ، کلاغی را دیدند که به آن‌ها نزدیک می‌شد.



۴) گرگ سیاه، دوست آقای گرگ بود.



۶) او از دیدن دوستش خیلی خوشحال شد.

۵) گرگ سیاه، خسته و گرسنه روی برف‌ها افتاده بود.



۷) خانم و آقای گرگ با مهربانی از او مراقبت کردند.

۸) گرگ سیاه  
نمی‌توانست مدت  
زیادی پیش آن‌ها  
بماند، برای همین  
هم از دوستان خوبش  
خداحافظی کرد  
ورفت.





## خانه‌ای در خاک

با یک چوب کوچولو، زمین را سوراخ کردم و به مورچه گفتم: «بیا، این خانه وا برای تو درست کرده‌ام.» مورچه توی خانه نرفت.

به کفشدوزک گفتم: «این خانه مال تو باشد!»  
اما کفشدوزک هم توی خانه نرفت.  
پر زد و رفت.

یک کرم خاکی کوچولو از پشت گل‌ها بیرون آمد و رفت توی سوراخ.  
با چوب، یک عالم خانه برای کرم‌های خاکی درست کردم.

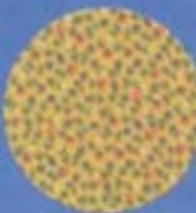
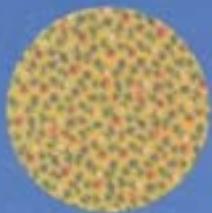
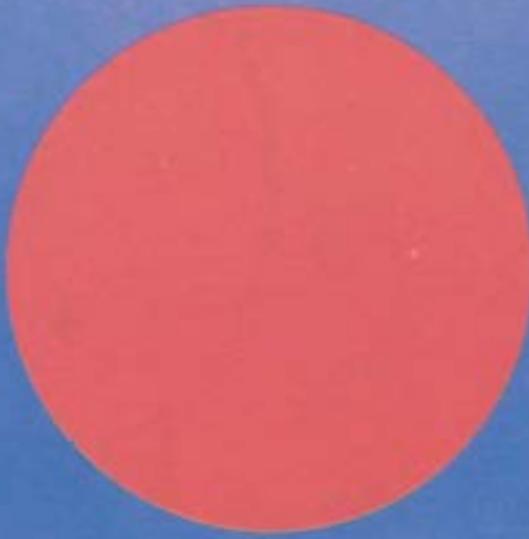




# کار دستی



مشابه این کاردستی را می‌توان  
از پارچه‌های رنگی تهیه کرد.



شکل‌ها را قیچی کن. آن‌ها را مانند شکل بالا بچسبان.

# خردسانان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۳  
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۲۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.  
قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور  
فرم اشتراک را همراه با سیستم‌بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،  
چهارراه کالج، در رشتگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسانان ارسال فرمایید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تاشماره:

امضا:



ن

شانی فرستنده:

جای تمبر

لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب - چهار راه کالج - فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com  
کامپیوٹر

# اون چیه که ۰۰۰ ؟

معنطقی ریحانندوست



اون چی چیه که گرده  
روی زمین می گرده  
بخاره زمین، هوا می ره  
اون بالا بالاها می ره  
پر نداره، می پره  
بچه ها رو با شادی  
به دنالش می بره

